

## ۸۹- خانه‌ی ملاصدرا در کهک قم

من، «خانه‌ی ملاصدرا» را در کهک قم که ملاصدرا در ایام تبعید نزدیک پانزده سال در آن زیسته و کتاب بزرگ اسفار خود را در آنجا تألیف کرده است، سال‌ها پیش شناسایی کرده و خریده بودم. سه سال پیش چنان بنای «چهار صغه»ی کهن با گنبد بازمانده‌ی چهارصد ساله را با چهارصد و پنجاه متر زمین و آب قنات جاری از زیرزمین چهار صغه که ارزش واقعی آن حداقل یک میلیارد تومان بود، به چهار میلیون تومان وجه رایج جمهوری اسلامی ایران (یعنی به نرخ‌ی به مراتب پایین‌تر از قیمت یک متر زمین آپارتمان در شمال تهران)، به میراث فرهنگی کشورمان واگذار کردم.

چند روز پیش به گورستان به زیارت تربت مطهر پدرم رفته بودم، گفتند: قیمت یک متر مربع جا قبر چسبیده به قبر پدرم یکصد و بیست میلیون تومان است. این هم فقط برای ثبت در تاریخ درج شد.

## ۹۰- رضاقلی خان هدایت

مسعود هدایت (معاون اسبق وزارت دادگستری) که از چهره‌های نامدار و مورد احترام کشورند، نقل کردند که جدّ اعلای ایشان یعنی پدر رضاقلی خان هدایت صاحب مجمع الفصحا و ریاض العارفین و ده‌ها کتاب دیگر، متولد دامغان بوده است و چون در اوایل عصر قاجار، دامغان از لحاظ تقسیمات کشوری جزء مازندران بوده است، رضاقلی خان هدایت در بعضی منابع طبرستانی معرفی شده و از جمله در کتابی که راجع به بزرگان مازندران تألیف شده است، این شعر در وصف آن بزرگ از قول یکی از معاصران وی نقل شده است:

تا که شعر ایجاد شد، آمد دو شاعر در وجود

امروالقیس از عرب، خان هدایت از عجم

## ۹۱- غزل داوری برای وقار

هنگامی که وقار شیرازی (۱۲۳۲-۱۲۹۸ق) فرزند وصال، پس از فوت برادرش حکیم در ۱۲۷۴ق همراه دو برادر دیگرش فرهنگ و توحید به تهران آمد، برادر دیگرش داوری که در شیراز مانده بود، این غزل را به او به تهران فرستاد و وقار به شیراز برگشت:

تو در سفر غریبی و من در وطن غریب

ما هر دو آشنا، تو غریبی و من غریب

غربت شود وطن چو عزیزان سفر کنند

یارب کسی مباد چو من در وطن غریب

یار وطن تو بودی و من بی‌تو مانده‌ام

در شهر و در ولایت و در انجمن غریب

گیرم هزار صورت شیرین برآورد

در بیستون چرا نبود کوهکن غریب

رفتند بلبلان و گل از بوستان بریخت

من مانده‌ام به باغ چو زاغ و زغن غریب

هر یوسفی ز من به دیاری سفر گزید

من مانده‌ام به گوشه‌ی بیت‌الحنز غریب

## پاره‌های ایران شناسی

## ۸۷- هجوتیه‌ی بهار برای بینش آق‌اولی

محمدتقی آق‌اولی متخلص به بینش (وفات ۱۳۲۵ش) از ادیبان و فعالان سیاسی عصر مشروطیت است. دیوان او با همکاری پسرش اردشیر بینش آق‌اولی به همت احمد کرمی و با مقدمه‌ی استاد ایرج افشار در ۸۷۰ صفحه در ۱۳۲۹ چاپ شد. من، اردشیر بینش آق‌اولی (پسر شاعر) را در اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ در «انجمن ادبی حکیم نظامی» یعنی دفتر مجله‌ی ادبی ارمغان که در منزل ناشر آن محمود وحیدزاده متخلص به نسیم پسر استاد وحید دستگردی منعقد می‌شد، دیده بودم. این رباعی را ملک‌الشعرا‌ی بهار در هجو او گفته است:

آن چشم سفیدی که بود چشمش کور

در کشور ما گشته به بینش مشهور

بیهوده کنند نام کاکا الماس

برعکس نهند نام زنگی کافور

## ۸۸- خرید کتاب به سه ریال و ده شاه‌ی

## در ۲۷ سال پیش

در لابه‌لای کتاب‌های قدیمی‌ام، چشم به دست‌خط خودم در شهریور ۱۳۴۰ بر پشت کتابی روشن شد که نوشته‌ام آن را در آن تاریخ یعنی درست ۴۷ سال پیش به سه ریال و نیم خریده‌ام.

دست‌خط یک پسر سیزده‌ساله، و املاء و انشاء و امضای او خواندنی نیست اما این که بالاخره پسری ۱۳ ساله کتابی را به سلیقه‌ی خودش انتخاب کرده و با آن نرخ خریده و بعد هم راجع به محتویاتش نظر شخصی داده، بی‌لطف نیست. این نوشتار، برای بچه‌هایی که امروز ۱۳-۱۴ساله‌اند، درس عبرت است که پول‌های توجیبی‌شان را خرج کتاب نکنند مبادا به روزگار ما گرفتار شوند!

استاد د. از بزرگان شهری بسیار دانش  
وزیات و ابراج ترانه‌ها که اغلب در  
گفته‌اند با این کمزیرگی شراسروده اند  
در شریات و تزیینات را از سلفیات  
سید حسن امین است که مبلغ ۳۵ ریال  
در شهریور ۱۳۴۰ خریداری کرده

سهروردی

## ۹۲- از کرامات متأخران

یکی از بهترین استادان من در فلسفه در تهران، حکیم و فقیه جلیل‌القدر مرحوم آقایحیی طالقانی فرزند مرحوم آیت‌الله حاج‌شیخ محمدحسن مجتهد طالقانی و برادر مرحوم آقاهادی طالقانی (داماد مرحوم آیت‌الله سید صدرالدین صدر از مراجع ثلاثه‌ی قم) بود. وی در دوازدهم آذر یک هزار و سیصد و پنجاه و دو خورشیدی این دو خاطره را در مجلس درس برایم نقل کرد:

۱- من [یحیی طالقانی] نزد مرحوم سیدمحمود لاری در حوزه‌ی علمیه‌ی قم مقداری از الفیه‌ی ابن‌مالک و قسمتی از حاشیه‌ی ملاعبداللّه را خوانده بودم. آن سیدمحمود لاری از پدرش مرحوم سیدعباس لاری برای من چنین نقل کرد:

من (سیدعباس لاری) در نجف اشرف ملازم و ملتزم محضر سیدمرتضی کشمیری بودم و روز و شب با او به‌سر می‌بردم. چنین اتفاق افتاد که یک سال سحرگاه شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان من و استادم سیدمرتضی کشمیری پس از زیارت حرم مطهر حضرت امیر (ع) به قصد صرف غذای سحر به حجره‌ی مدرسه‌ی که آن‌جا مهمان بودیم، بازگشتیم. قضا را صاحب حجره از حجره بیرون رفته، در را قفل کرده بود. به اذان صبح دیری نمانده بود و وقت صرف سحری درمی‌گذشت. سیدمرتضی کشمیری چند لحظه در اطراف حجره گام زد. عاقبت فرمود: «عجیب است» می‌گویند هر کس نام مادر موسی کلیم [یوخابه یا یوکند] را بداند و آن نام را بر زبان آورد، درهای بسته بر رویش گشوده می‌شود. چه‌گونه قدر مادر ما زهرا (س) از مادر موسی کم‌تر تواند بود. دست بر قفل گذاشته گفت: «یا جدتی یا فاطمة‌الزهررا!»

قفل پرید و به‌دیگر سوی افتاد.

۲- باز مرحوم آقایحیی طالقانی در ۱۳۵۲/۹/۱۲ مرا فرمود که آقاچواد انصاری همدانی که روشن‌بین و صاحب‌دل و در کار عرفان رهنمای من بود، مرا نقل کرد و ندانستم به چشم دیده بود یا به گوش شنیده که: آخوند ملاحسین قلی همدانی در نجف اشرف، شبانه‌روزی یک ساعت، اخلاق درس می‌فرمود و جمعی از مجتهدان به‌محضر او راه می‌بردند. یکی از روزها یک تن از اشرار و قداره‌بندان نجف غیرمترقبه به‌وقت درس به خانه‌ی او درآمد و بی‌مقدمه رو به آخوند کرده، با رکیک‌ترین الفاظ و وقیح‌ترین عبارات نسبت به او فحاشی و هتاک‌ی آغاز کرد. از حاضران مجلس درس کسی را یارای پاسخ‌گویی به میهمان ناخوانده نبود. آخوند، نیز خمیده‌پشت و مقوس بود، پس از چند لحظه به‌زحمت سر برداشت و روی به آن مرد کرده، پرسید:

- ما اسمک یا اخی؟

مرد گفت: ابوالفرار

آخوند، نگاهی آندوه‌بار به او افکنده پرسید:

- افررت من الله او من رسوله؟

مرد سخت بلرزید و با اندام مرتعش از خانه بیرون رفت.

نوبت دیگر ندانم بیست و چهار یا چهل و هشت ساعت بعد که حلقه‌ی درس تشکیل شد، از بیرون غوغایی شنیده می‌شد. آخوند فرمود: امروز درس را تعطیل می‌کنیم، باید به تشییع جنازه رفت، یک تن از اولیای خدا از عالم درگذشت. به تشییع جنازه رفتیم و دیدیم آن مرد شرور قداره‌بند چندان از خوف خدا گریسته بود که کبدش پاره شده بود.

یاد از برادران غریب از وطن کنم

یا آن‌که ماند در وطنش جان ز تن غریب

ای کاش پیرهن به تن من کفن شدی

تا پیکرش ندیدمی اندر کفن غریب

در بزم من غریب بود عیش و خرمی

چونان که غم به خدمت میر زمن غریب

## ۹۲- سرهنگ احمد اخگر

سرهنگ احمد اخگر (تهران ۱۲۶۷- تهران ۱۳۴۸) فرزند حاجی میرزا ابراهیم ملامباشی، از افسران ادب‌دان و شاعران میهن‌پرست ایران بود. وی در ۱۲۹۰ به سمت «وکیل اول» وارد پیاده‌نظام ایران شد.

در جریان جنگ اول جهانی با ۳۰۰ سرباز در جبهه‌ی جنوب هم‌سو با یاور علی‌قلی‌خان پسپان و رییس علی دلواری علیه انگلیسی‌ها جنگید و پس از چهار سال مقاومت، خود را به مهاجران غرب کشور رسانید.

در خاتمه‌ی جنگ جهانی، به پاس خدمات خود از سوی مردم دشتی و دشتستان به نمایندگی در دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی رسید. اما پس از تسلط رضاشاه بر امور، مدت بیست و یک سال بدون ترفیع درجه با درجه‌ی سرهنگی به‌کار پرداخت. در همین دوره کتاب ارزشمند اسرار خلقت را که به حق تذکره‌ی ارزشمند از سخنوران، عالمان و شاعران عصر رضاشاه است، چاپ کرد.

اخرگر، پس از سقوط رضاشاه، در مقام مقاومت زیرزمینی قوای اشغالگر روس و انگلیس برآمد، اما با سوابقی که داشت شناسایی شد و توسط انگلیسی‌ها به بازداشتگاه اراک اعزام شد.

اخرگر پس از خاتمه‌ی جنگ جهانی دوم به کارهای ادبی پرداخت. در نهضت ملی‌شدن صنعت نفت دوباره به سیاست روی آورد و از بوشهر به نمایندگی دوره‌ی هفدهم مجلس انتخاب شد. وی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به زندان افتاد و پس از آزادی گوشه‌نشین و منزوی شد. به دعوت سرهنگ اخگر پدر زنده‌یادم سیدعلینقی امین برای کتاب اسرار خلقت در پاسخ بهمنی شاعر که اعتراضاتی به خداوند کرده بود، اشعاری ساخته بود ولی از باب رعایت احتیاط برای او نفرستاده بود. اشعار پدرم در بخش مثنویات دیوان او موجود است.

## ۹۳- هدایة المتعلمین فی الطب

کتاب هدایة المتعلمین فی الطب تألیف ابوبکر ربیع بخاری (وفات حدود ۳۲۳ق) شاگرد ابوالقاسم مقانی از شاگردان محمد بن زکریا رازی، از اولین کتاب‌های پزشکی به زبان فارسی دری‌ست. این طبیب در باب مایخولیا می‌نویسد:

«بدان که تفسیر مایخولیا ترسی بود بی‌معنی... و این بیماری سه‌گونه بود. یک‌گونه از سودای سوخته... و بعضی از این بیماران دعوی علم غیب کنند و گویند ما پیغمبریم و وحی به ما می‌آید و این یکی گویند من ملکم و چند سال پادشاهی خواهم کرد... و بعضی گویند ما مرغ گشته ایم و دست‌ها بجنبانند و بانگ خروس کنند و...»

یاس می گوید: علی! احساس می گوید: علی!

در کنار «علقمه» عباس می گوید: علی! عراق امروز قبل از اسلام، بخشی از قلمرو اشکانی و ساسانی بود. علقمه هم نام یکی از اتباع ایران در قرن ششم / هفتم میلادی از اهالی شهر نیل (واقع در منطقه‌یی بین کوفه و حله) بود که برای آبیاری زمین‌های جنوب غربی رود فرات، با حفاری منظم شاخه‌یی از رود فرات را کشید که بعدها به «نهر علقمه» یا «نهر علقمی» معروف شد.

سرزمین حیره (عراق کنونی) و از جمله بین‌النهرین و بابل، لااقل از عصر اشکانیان بخشی از سرزمین‌های ایرانی به‌شمار می‌آمد. یمن نیز - چنان‌که از داستان باذان در دستور جلب پیامبر به فرمان خسرو پرویز آشکار است - در عصر ساسانی از سرزمین‌های تحت‌الحمایه ایران می‌بود. آن‌گاه، بعضی از قبائل عرب حکومتی نیمه‌مستقل و خودمختار در منطقه‌ی فرات تشکیل دادند که امیران آن از جهت کلی تحت‌الحمایه‌ی ایران بود چنان‌که شاپور یکم شاهنشاه ایران (۲۴۰ میلادی) مستقیماً عمرو بن عدی (سرودمان نخعیان یا آل منذر) را به امارت حیره برگزید، ولی نوعاً شاهنشاهان ایران انتخاب حاکم حیره را به خود اعراب حیره واگذار می‌کردند. یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰م) فرزندش بهرام گور را به حیره نزد نعمان اول فرستاد. بهرام با امیران حیره خوش رفتاری کرد، ولی خسرو پرویز بر آن‌ها خشم گرفت و نعمان بن منذر را از امارت خلع کرد و به‌جای او از ۶۰۲ تا ۶۳۳ میلادی مستقیماً امیران ایرانی بر حیره حکومت می‌راندند و نهر علقمی در این دوره زده شد.

در عصر ساسانی، عربستان که بین ایران و روم واقع شده بود، از جهت مالی، تمدنی و بازدهی باج و خراج، ارزش آن را نداشت که هیچ یک از دو امپراطوری ایران و روم بخواهند بر اعراب مستقیماً حکومت کنند و لذا ایران مداخله‌ی مستقیم در عربستان نداشت، لیکن به‌طور غیرمستقیم یعنی از طریق یمن بر حجاز تسلط و حاکمیت داشت؛ به‌همین نشان که در منابع تاریخ اسلام در شمار معجزات پیامبر چنین آمده است که خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی نامه‌ی پیامبر را پاره کرد و دستور داد که نویسنده‌ی نامه‌ی مزبور را از مدینه به مدائن بیاورند. هنگامی که مأموران جلب به مدینه برای دستگیری پیامبر رسیدند، به‌قول جامی «گفتند: ملک الملوک یعنی کسری به باذان که نایب وی در یمن بود، نوشته است که ترا به خدمت وی فرستد. رسول (ص) تبسم نمود و گفت: بنشینید، هر دو به زانو درآمدند و رسول ایشان را دعوت کرد و به اسلام خواند. ایشان گفتند: برخیز ای محمد و فرمان ملک را امتثال نمای. اگر به اختیار خود بروی، باذان ترا به ملک سفارش نویسد که نافع باشد و اگر نروی، می‌دانی که کسری کیست و چه‌گونه ترا با قوم تو هلاک گرداند و بلاد ترا ویران کند...» (شواهد النبوه، تالیف عبدالرحمان جامی، چاپ سیدحسن امین، صص ۲۰۶-۲۰۵)

این نقل قول‌ها به‌خوبی می‌رساند که در حیات پیامبر، مدینه در قلمرو ساسانیان بوده و مأموران جلب یا ضابطان قضایی یمن، با پیامبر اسلام هم‌چون یکی از رعایای ایران برخورد کرده‌اند که باید «فرمان ملک را امتثال» کند.

## ۹۶- از شهریار در سوگ صبا

عمر دنیا به سر آمد که صبا می‌میرد  
ورنه آتشکده‌ی عشق کجا می‌میرد؟  
شهریارا نه صبا مرده خدا را بس کن  
آن که شد زنده‌ی جاوید کجا می‌میرد؟

## ۹۷- اخوانیه از مجمع‌الجزایر مدیره

من در بهار سال ۱۳۲۴ سفری سیاحتی به مجمع‌الجزایر مدیره Madera در پرتغال داشتم و شعر زیر را هنگام قدم‌زدن در آن‌جا روی ماسه‌های کنار دریا ساختم و به دوستم حسن مروجی به سبزوار فرستادم و او بدان پاسخی داد که در این‌جا ضبط می‌شود:

به مجمع‌الجزایر مدیره زد قدم امین  
بزد قدم چنان‌که زد قدم به تخت جم‌امین  
بهار بود و سبزه بود و آب بود و آفتاب  
بهشت نقد بود و نوبهار دم‌به‌دم امین  
ندیده دیده بیش از این اگرچه دیده بیش از این  
عراق امین، حجاز امین، عرب امین، عجم امین  
به ذهن من نمی‌رسد از این نکوتر عالمی  
حدوث امین قدم امین وجود امین عدم امین  
نوشت نامه از وفا به یار خود مروجی  
به آن رفیق شاعر و ادیب محترم امین  
پاسخ حسن مروجی:

رسید نامه‌یی به من ز یار محترم امین  
ز اوستاد باوفا ادیب باکرم امین  
نمی‌کند فراموشم نه در سفر نه در حضر  
به یاد این کمین بود همواره - دم‌به‌دم - امین  
به مجمع‌الجزایر مدیره‌ام سرود شعر  
بدان گرفت از دل و روان من السم امین  
که از طریق آسمان طی طریق می‌کند  
گهی ز راه بادیه گهی ز راه یم امین  
دلش همیشه با صنم رهش همیشه زی حرم  
که از حدوث دم زند گهی دم از قدم امین  
نه می‌دهد به جام جم جهان بی‌نیازی‌اش  
بدان دل چو آینه دارد جام جم امین  
کله ز فقر بر سرش خیل مرید بر درش  
کوکبه دارد این چنین بی‌خدم و حشم امین

## رباعیات امین

کتاب رباعیات امین شامل رباعیات پروفیسور سیدحسن امین با مقدمه‌یی مفصل درباره‌ی جایگاه رباعیات در ادبیات فارسی و جایگاه خیام و رباعیاتش در فرهنگ ایرانی در فاصله‌ی اندکی با اقبال کم‌نظیر خوانندگان مواجه شد. این کتاب درباره‌ی خیام، زندگی و آثار و اندیشه‌هایش نکته‌های بدیع در بردارد.

برای دریافت آن با دفتر انتشارات دایرة‌المعارف ایران‌شناسی تماس بگیرید.  
تلفن ۶۶۹۶۸۴۸۸